



<http://www.arianafghanistan.com>



۱۴ دسمبر ۲۰۱۹

خلیل الله معروفی

"دری" منسوب به "دره" و "دربار" نیست!!!



سخن بر سر "دستور زبان دری" بود و بحث‌هایی، که بدین منظور در همین سراچه نظرگوئی "آریانا افغانستان آنلاین" گنجانیده شده بود. مگر دیدیم، که گپ از گپ خيست(خاست) و به خود زبان دری و تاریخ زبان و ادبیات دری گرانیدند. من ازین انکشاف احساس دوگانه متضاد دارم؛ هم "خوشوقت" هستم و هم "غمگین"؛ بدین ترتیب:

– خوشوقتم، که وطنداران ما به موضوع زبان علاقه گرفتند و هرکدام نظر و عقیده و برداشت خود را پیش کشید.
– غمگیم ازین سبب، که بحث "دستور زبان" به کنار ماند و اینک رهسپار "تاریخ زبان دری" و "تاریخ ادبیات" گشته ایم.
امیدوارم، که این سلسله بحث فنی مربوط به "دستور زبان دری"، ماهیت مبتذل "فیسبکی" به خود نگیرد و به اصطلاح زیبای کابلی "از چته خارج نشود!!!"

به هر حال و به گفته ملاها و مستعربان و عرب مآبان؛ "علی آئی حال":
وقتی بچه خردسال بودم و شاگرد مکتب یا لیسه عزیز و محبوب و جلیل حبیبیه، مُدام از "مضمون فارسی" سخن میرفت و بر پُشتی کتاب فارسی همیشه و بدون استثناء نوشته میشد:

"قرائت فارسی"

در تداول عام مردم ما هم، هنوز کسی "دری" نمیگوید و در عوض همان "غلط مشهور" را تکرار کرده و "فارسی" میگویند. در تداول عامه مردم مگر هیچ کس "پارسی" هم نمیگوید و "پارسی" محض از زبان بعض نویسندگان و به اصطلاح اهل مطالعه خاص شنیده میشود.

بلی؛ تا پنجاه شست سال پیش، نظر و عمل شایع چنین بود، که "فارسی" میگفتند و در ادبیات، حد اکثر، "فارسی دری" میگفتند. کلمه "دری" را هم به حیث "صفت" و گویا "کلمه توصیفی" برای "فارسی" میدانستند و نه به حیث "اسم" و به حیث یک "لغت مستقل اسمی"؛ بدین ترتیب:

– "دری" را منسوب به "دره" مینداشتند و "کبک دری" را مثال میزدند، که مُراد از کبکی بود، که در دره‌ها زندگی میکرد.
– کسانی ازین پیشتر رفته و "دری" را منسوب به "در" شناختند و مرادشان از "در" همانا "دربار" و "درگاه" بود؛ یعنی "دربار و درگاه پادشاهان" و آن هم به صورت اخص، "درگاه و دربار پادشاهان ساسانی". سؤال بسیار ساده ازینان مگر این است، که اگر چنین میبود، چرا "درباری" یا "درگاهی" نگفتند؟؟؟ بر زبان راندن کلمات "درباری" و یا "درگاهی" هیچ و

هرگز کدام ثقلت ندارد و زبان کسی را "زگ" نمیسازد!!! من بدین باورم، که انتساب "دری" به "دره" و "در" هردو، نوعی توجیه و تأویل "لادریون"ی بود، که برای حدس و گمان بی‌بُنیاد خود، چنین یک "بینی خمیری" بسازند. مگر: مگر اصل مسلم و مستند به شواهد عینی و موجود باستانی، حاکی از آن است، که زبان "دری" از "طخاری" یا "تُخاری" برخاسته است؛ پس "دری" یک اصل است و یک اسم؛ بلی "دری" یک "اصل" است و یک "اسم"؛ نه این، که "صفت" باشد و گویا کدام "صفت پسوندی". رساله کوچک اما استوار "مادر زبان دری"، اثر پوهاند علامه "عبدالحی حبیبی" را یکبار مرور فرمائید، که به رویت سنگ نوشته یا کتیبه "معبد آتش" یا "آتشگاه" و یا "آتشکده" "سرخ کوتل بغلان" نوشته است. این کتیبه، که به زبان "طخاری" (تخاری) و به رسم الخط "یونانی" و در بیست و پنج سطر و یک صد و شست کلمه نوشته شده است، به فرموده استاد عظیم‌النظیر، "حبیبی"، انقلابی را در زبانشناسی افغانستان - و من میگویم: در "حوزه و منطقه زبانی و فرهنگی" ما - برپا کرد و نظریات قدیم و شایع را یکسره منسوخ و منقلب و دیگرگون ساخت. شرح بیشتر این نکته را میگذارم به مؤخره این مقاله.

آقای عزیز و ارجمند "عزیز آریانفر" و وطنداران عزیز گرامی نظیر ایشان نیز، مُدام از "پنجاه سال قبل" گپ میزنند و مُدام میگویند، که "پنجاه سال پیش" چنین بود و چنان بود. به خاطر این عزیزان ارجمند و گرامی باید داد، که:

- قرنهاى متمادی مردم بدین باور بودند، که "زمین" ساکن است و هموار و "آسمان"، گردنده و متحرک و دوار. از همین سبب ترکیبات "آسمان" و "چرخ" و "گردون" و "فلک" و "گردون گردان" و "فلک گردان" و "چرخ گردان" و "چرخ گردون" و امثالهم را، که مبتنی بر همین دید و برداشت از زمین و زمان بود، وضع کردند؛ چون همه بر "تحرک آسمان"، یقین کامل داشتند!!! شعرای بزرگ ما از "عُصری بلخی و فردوسی توسی و فرخی سیستانی گرفته تا سنائی غزنوی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی و بعدتران تا خاقانی شروانی و ...". همه اشعاری دارند، که "حرکت آسمان" و "سکون زمین" را تمثیل میکنند. از میانه همه اشعار متقدمان، تیمناً بیتی چند از "منطق الطیر" حضرت "شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری" را به مدد میطلبم، آنجا، که ضمن حمد خداوند فرماید:

آفرین! جان آفرین پاک را آنکه جان بخشید و ایمان، خاک را
 عرش را بر آب بنیاد، او نهاد خاکیان را عمر بر باد، او نهاد
 خاک را در غایت پستی بداشت آسمان را در زبردستی بداشت
 آن یکی را جنبش مادام داد وان دگر را، دایما آرام داد

"آرامش زمین" و "جنبش دائم و مداوم آسمان"، یکی از همان اغلاط مشهوری بود، که قرنها بر افکار اهل خبثت و دانشمندان حکمرانی میچلاند. مگر علوم طبیعی بر این مفکوره غلط خط چلیپا کشید و امروز طفل دبستان هم میداند، که زمین متحرک است و واجد چندین حرکت. دانش عصری و علوم طبیعی بر بسا گفته‌های خُرافی و انحرافی خط بطلان زد و همه را منسوخ کرده، رهسپار "کندوهای فرسوده و شکسته تاریخ" و بلکه "گورستان تاریخ" ساخت. درین زمینه خاص و در قسمت "اغلاط مشهور" بسیار نوشته و با استشهاد از گفتار منظوم و منثور متقدمان، همه را مستند ساخته ام. اگر جناب "عزیز آریانفر" خود را کمی زحمت مراجعه به آرشیف مقالاتم در "آریانا افغانستان آنلاین" و بالخاصه در پورتال خود ما، "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" بدهند، بسا نکات تاریک و مبهم برایشان روشن خواهد گشت. با اطمینان کامل بر "طینت منتب و کنجکاو" جناب "آریانفر" حدس زده میتوانم و بلکه متیقّم، که ایشان جهت دست یافتن به حقایق، با رجوع بدین مقالات، وقت "گرانبها" و به اصطلاح زیبای قدیم، "بیش بها"ی خویش را فدای تحقیق خواهند کرد!!!

- از اغلاط بسیار مشهور دیگر از قدیم تا به امروز، مُعادل و بلکه مُساوی و یکی دانستن "افغان" با "پشتون" است. حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی در شهنامه معظم خود، ضمن ترسیم داستان رزم "رستم زال" با "کک کهزاد افغان"، که طی یک هزار بیت پرورده است، در وصف "کک کهزاد" چنین گوید:

نژادش ز افغان، سپاهش هزار همه نازک انداز و ژوبین گذار

فردوسی "افغان" را یک مقوله "نژادی" و در مفهوم "پشتون" استعمال میکند. ازین بیت و ابیات فراوان متقدمان دگر، مگر به صورت ضمنی درمیابیم، که "پشتونها" از بسیار قدیم تا به امروز به "تیراندازی" و "گذار نیزه" و دیگر "فنون جنگی" انهماک کافی داشته اند.

در کابل قدیم محله ای بود به نام "ده افغانان"، که ساکنان اولی و اصلی آن همه "پشتون" بودند. امروز هم در تداول عام مردم ما "پشتون" و "افغان" را یکی میندازند و تا چندی پیش حتی "زبان پشتو" را "زبان افغانی" مینامیدند. اگر قاموس یا فرهنگ "لغات عامیانه افغانستان" اثر استاد "عبدالله افغاننویس" را، که حدوداً پنجاه سال پیش تدوین کرده بود، مرور فرمائید، این نکته را در آن خواهید یافت. اما این یک غلط بسیار مشهور بود و است؛ "غلط مشهور"ی، که اساس و پایه مستند و استوار ندارد. امروز به رویت اسناد ثقه تاریخی ثابت گشته است، که "افغان" یک "لقب" است؛ بلی یک لقب جنگی و یک عنوان رزمی و در معنای "جنگنده سوارکار" یا "سوارکار جنگجوی و سیلاحشور" است، و هرگز با "حَسَب و نَسَب و نژاد و قوم و تبار" ارتباطی ندارد!!! اگر "خیز جانبی" و به اصطلاح شیرین کابلی، "شیر غلت"ی روا باشد، خواهم نوشت:

چنین استعمال مگر تنها مربوط و منوط به منطقه ما و زبان و ادبیات ما نیست، در اروپای قدیم هم چنین القاب رایج بوده است. اگر در ادبیات فرنگی کلماتی مثلاً در المانی "کولیر" Kavalier را و در فرانسوی Chevalier "شوالیه" را و در انگریزی Knight "نایت" را مییابیم، که در معنای "سوارکار نجیب" است، میتوانیم به جرأت کلمه مُعادل آنها، "افغان" را قرار بدهیم و این ترکیبات قدیم فرنگی را "افغان" ترجمه کنیم. بسیار جالب و شایان هرگونه دقت و توجه است، که هم کلمه "افغان" و هم مُعادلان فرنگی آن؛ یعنی "کولیر" و "شوالیه" و "نایت" همه با "اسپ" و "اسپ سواری" و "سوارکاری" در ارتباط است و بلکه اساس همه را "اسپ" میساخته است، که در جنگهای قدیم، وظیفه "قوای موتردار" و به اصطلاح فرنگی "موتوریزه" امروزی را تشکیل میداد. و باز هم بسیار جالب است، که مشخصه متضمن و مُندمج این مقولات، "نجابت" و "بزرگمنشی" و "رادمری" بوده است. و امروز اگر در زبان المانی، کسی را "کولیر" مینامند، مرادشان از "شرافت و جوادی و مردانگی" آن کس است. به عین شکلی، که ما مردم همیشه به "افغان بودن" و "افغانیت" خود قَسَم میخوریم و سوگند یاد میکنیم و بدان افتخار مینمائیم!!!

اگر جناب "آریانفر" مقاله علمی و مستند استاد "حامد نوید" را زیر عنوان "ریشه یابی کلمه افغان"، خوانده اند، بسیار دوستانه و صمیمانه سفارش میکنم، که آن را باری از نظر مبارک خود بگذرانند و از آن کسب فیض فرمایند. جهت سهولت کارشان لنک آن مقاله را می اندازم:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/H_naweed_reshayabi_kalimai_afghan.pdf

– یک وقتی، که مردم منطقه ما، که فقط خر و اسپ را میشناختند، برای هردو کلمه "مرکب" را استعمال میکردند؛ چنانچه شاعری چیره دست فرمود:

ای، که بر مرکب تازنده سواری، هُش دار
که خر بارکش سوخته در آب و گل است

شاعر در مصراع اول "مرکب" را به معنای "اسپ" استعمال کرده است. بلی:

در قدیم "مرکب" را برای هر "مرکوب" استعمال میکردند، چه اسپ و چه خر و چه شتر، اما در زمانه ما و در افغانستان عزیز، "مرکب" را فقط و فقط برای "خر" به کار میبرند؛ و این از همان "اعلاط مشهوری" است، که هرگز حکم "صحیح" را به خود نخواهد گرفت؛ نه از نگاه معنایی و نه از نگاه ساخت صرفی. اگر مفهوم کلاسیک و حیوانی "مرکب" را یک طرف بگذاریم:

از نگاه زبانی و از نظر منطق صرفی و دستوری، "مرکب" را میتوانیم برای هر "آله و واسطه و وسیلهٔ زُکوب و سواری" استعمال کنیم؛ از "بابسیکل" گرفته تا "موترسایکل" و "موتز" و "ریل" یا "قطار آهن" و "طیاره" و "راکت" و "قمر مصنوعی" و "سفینهٔ فضائی" و "شتل" Shuttle!!!

– پنجاه شست سال پیش کسی نام "کمپیوتر" را هم نشنیده بود، اما امروز و در روزگار ما بدون "کمپیوتر" هیچ کاری پیش نمی‌رود و جهان فاقد کمپیوتر، هرگز قابل تصور نیست!!!
برگردیم، به اصل موضوع:

امروز همه میدانیم، که یکی از دو زبان ملی و رسمی ما "دری"، همان زبانیست، که در کشور "ایران" به نام "فارسی" و در کشور "تاجکستان" به نام "تاجکی" یاد میگردد و این سه "نام" برای "عین زبان" در قوانین اساسی هر سه مملکت، رسماً و به صورت قانونی و تخطی‌ناپذیر، مسجل گشته است!!!

اگر به این نص صریح و صحیح معتقد باشیم، که وقتی "حق آمد، باطل می‌رود پشت کلاهش"، دیگر حدیث "پنجاه سال پیش" و "پنجاه سال پیش"ها را از زبانهای مبارک خود دور انداخته، به طاق نسیان میسپاریم و از "امروز" گپ میزنیم و از سخنان مستدل و علمی و واقعتهای انکارناپذیر روزگار خود ما درین ساحت و همه ساحات و شؤون دیگر.

گذشت زمانی، که دانشمندان کشور همسایه و همزبان ما "ایران"، با استفاده از "میدان شغالی"، یکه‌تاز و تکسوار میدان تتبع و تحقیق و تدقیق درین عرصه و عرصه‌های همانند آن بودند و با اعتقاد به مصراع "آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری"، از تقوا و بیطرفی علمی و عالمانه غول کرده به "یکطرفه کاهگل کردنها" مشغول گشته و هر آنچه از خوبیها را در گذشته این منطقه مییافتند، میریختند در دامان سیری ناپذیر "ایران". اینان در واقعیت امر از دو "پستان" شیر میکیدند و میمکنند؛ "ایران" میگفتند و میگویند و منظور اصلی شان مگر از "اصل ایران" و "ایران قدیم" نبود و نیست، که در آثار و اشعار بزرگان آمده است. اینان از بزرگان قدیم مثالهای فراوان دربارهٔ "ایران" می‌آورند، مگر محل و مورد استعمال و استفاده و تطبیق آنها را گم کرده و به آدرس غلط مینویسند؛ یعنی مربوط و منوط به "ایران امروزی" میکنند. اگر شهنامهٔ فردوسی و اشعار ناب و بیمانند اوستاد اوستادان زمانه، عنصری بلخی و دیگر بزرگان شعر دری را از نظر بگذرانیم، نیز به نام و لغت "ایران" بر میخوریم و بار بار و به تکرار و صدها و هزاران بار بر میخوریم. من میگویم:

باباجان! "ایران" بزرگان پرسطوت و جلیلی چون "فردوسی و عنصری و فرخی و ناصر خسرو بلخی و حتی خاقانی و ..."
مراد از "ایران امروزی" نیست، که یک نام ناشامل برای این کشور است، که تا سال ۱۹۳۵ به نام "فارس" یاد میشد. مراد از "ایران اصلی" و "ایران قدیم" و "ایران اصیل" سرزمین وسیع "خراسان" بود، که قلمرو امروزی افغانستان همیشه در هسته و محراق و کانون آن قرار داشت؛ خوب به خاطر داشته باشیم، که قلمرو امروزی "افغانستان"، همیشه هسته و محراق و کانون سرزمین وسیع "خراسان" و مُعادلش "ایران قدیم" را تشکیل میکرد.

حتی حضرت بیدل در چارصد سال پیش قطعه ای سرود، بدین مضمون:

اگر شاهدان خراسان و فارس به زیبایی چهره آئینه اند
به رنگینی حسن سبزان هند سُرین جنابند بوزنیه اند

(از صحت کامل مصراع سوم، متیقن نیستم)

ابوالمعانی "بیدل" در وصف مَهرویان کشورهای "خراسان" و "فارس" سخن گفته و حُسن و جمال "آئینه‌وار" آنها را میستاید، مگر همین حُسن و جمال را وقتی در برابر زیبارویان "سبزه" و "گندمی" و "گندمگون" هندی قرار میدهد، به نظرش چیزی شبیه به "سَرین خینه کرده بوزینه" و به اصطلاح زیبای کابلی "شادی کون سرخک" میرسد.

حضرت "بیدل" کلمهٔ "خراسان" را در پهلوی و در برابر "فارس" استعمال میکند، چون در آن زمان درین منطقه، سخن از "خراسان" میرفت، که پیش‌کسوت سرزمین جلیل ماست، و از "فارس" و "هند".

فردوسی وقتی از "ایران" گپ میزند، شهرها و محلاتی مثل "بلخ و بُست و کابل و زابل و سمنگان و بامیان و سیستان و غزنه و هریوه و گوزگانان و بدخشان و زرنج و نیمروز و هیرمند و طالقان و تخار و اندراب و فاریاب و پنجپیر(پنجشیر) و..." را بر زبان میراند و قهرمانان صحنه تمثیل شاهنامه را فقط در محدوده همین قلمرو معرفی میکند؛ خوب توجه و دقت فرمائید - که واقعاً هم درخور توجه و دقت است - که خاستگاه و صحنه تمثیل شاهنامه فردوسی، سرزمین امروزی افغانستان و شهرها و مناطق مختلف آن است. یکبار کتاب "افغانستان در شاهنامه" اثر استاد علامه "احمد علی کهزاد" را مرور فرمائید و هم کتاب جالب "افغانستان کنونی در شاهنامه فردوسی" اثر آقای "سید محمد علی جاوید" را، که در خزان ۱۳۹۴ بیرون داده است. البته اگر کسی خود نسخهٔ ثقه و کاملاً مطمئن و دست نخورده - به تأکید میگویم: "نسخهٔ ثقه و کاملاً مطمئن و دست نخورده" - از کتاب حجیم و قَطور "شاهنامه فردوسی" را مرور کند، ازین چه بهتر، که فحوای آیهٔ قرآنی "تُوْرُ عَلٰی نُورٍ" در موردش صدق میکند. استاد اوستادان شعراء، عُصری بلخی، باربار "محمود غزنوی" را به حیث "خدایگان خراسان" و "خُسر و ایران" و "شاه ایران" یاد کرده است.

جناب "سید علی جاوید" در صفحات ۶۵۷ تا ۶۶۱ کتاب "افغانستان کنونی در شاهنامه فردوسی" از شعرای بزرگی چون "رودکی و فردوسی و فرخی و عُصری و مسعود سعد و مختاری غزنوی گرفته تا سنائی غزنوی و انوری باوردی(ابوردی) و ... " یاد کرده و اشعار ایشان را، که مُشعر بر مُساوی بودن و یکی بودن "خراسان" با "ایران" است، به حیث سند و حجت ادبی تأریخی تقدیم میکند.

کتاب سه جلدی "افغان نامه" اثر محقق مشهور و فرزانهٔ ایران، "داکتر محمود افشار یزدی"، هم درین زمینهٔ خاص، معلومات ممتع و مغتنمی را تقدیم میکند. برگردیم به اصل مطلب:

گپ مگر بر سر زبان "دری" بود و "اصالت اسمی". آن، که بعضی افغانان مانند آقای "عزیز آریانفر" منکر آن هستند. اینست، که در زمینه مراتب آتی را تقدیمشان میکنم، قسمی، که در بالا هم در زمینه سخن گفتیم. بدین منظور پراگرافی چند را از یکی از مقالات قدیم، جنساً نقل میکنم. این مقاله را سالها پیش نوشته و در وبسایتهای مختلف منتشر کرده بودم؛ از جمله در پورتال "افغان جرمن آنلاین" و بعداً در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان". همین مقاله را با اندک تغییرات در صفحهٔ ششم دسامبر ۲۰۱۶ "آریانا افغانستان آنلاین" نیز بیرون داده و عنوان مقاله را به پیشنهاد فرهنگی فرزانه و دوست عالیقدرم، جناب "ولی احمد نوری"، به "اصالت زبان دری" تعدیل کردم. درین مقاله در زمینهٔ شأن نزول "زبان دری"، چنین آمده است:

«... آقای واصف باختری در زمینه گوید:

«... و زبان فارسی زبانیست، که در روزگار خلافت، منظوم خلافت به طور خاص روزگار خلفای راشدین است، نه خلافت اموی و عباسی. درین دوره ها از بقایای زبان پهلوی ساسانی و اشکانی و بقایای از فُرس باستان یا زبان اوستائی، در اثر امتزاج آنها به وجود آمده است. و نخستین بار هم لهجه ای که در تخارستان بوده، تعمیم یافته و در همهٔ سرزمین هائی، که امروز در شمال افغانستان موقعیت دارد و در آسیای میانه گسترش یافته...» و باز گوید:

«امروز به عنوان یک حقیقت پذیرفته شده که افغانستان، گهواره و پرورشگاه زبان فارسی بوده، در همه اقالیم زبان فارسی من جمله در مجامع خاورشناسان به همین نام شناخته می شود. در مورد کلمه «دری» که امروز غالباً به دنبال زبان فارسی آورده می شود، اگر بحث کنیم؛ در گذشته عده ای می گفتند، این کلمه با «رای» مشدد باید نوشته شود، (دری) منسوب به درّه قرار قواعد زبان عربی چون نسبت داده شده، در آخر «بای» نسبتی گرفته. عده ای "دری" را منسوب به دربار می دانستند (و مدعی بودند) چون این زبان رسمی دربارها بوده، به این لحاظ دری نامیده شده. بعداً تحقیقات خاورشناسان از جمله "کریستینسر" دنمارکی و "دینینگ" انگلیسی درین مورد چنین داوری دارند، که در اصل کلمهٔ دری "دهاری" بوده و "دهار" نام اصلی سرزمینیست، که امروز "تخار" مینامیم. و "تخار" تعریف شده از "دهار" است. زبان "دهاری" یکی از گویشهای زبان فارسیست، که "دهاری" و "دُهری" و سر انجام "دری" شده.»

(نقل از کنفرانس استاد واصف باختری مؤرخ ۱۵ / ۱ / ۲۰۰۱ پشاور، که در شماره ۹ - ۱۱ سال دوم ماهنامه «انسجام» (دلو، حوت و حمل ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱) چاپ تهران، نشر گردیده).

در مورد چگونگی پیدایش زبان دری، هم میر محمد صدیق فرهنگ و هم واصف باختری، زیر تأثیر نوشته های دانشمندان ایران - که در بسا موارد «بیطرفی علمی و عالمانه» را زیر پای میکنند - رفته و "زبان دری" را آمیزه ای از پهلوی با زبانهای محلی افغانستان قدیم - آریانا و خراسان - قلمداد کرده اند.

جناب میرعنایت الله سادات ضمن مقاله جالب و آموزنده خود «پیدایش، تکامل و دورنمای زبان دری» مینویسد: «مؤرخ توانای افغان، احمد علی کهزاد بیش از نیم قرن قبل (۱۹۵۱م) طی بیانیه علمی و تاریخی خود در موزیم ایران گفت: «هیچ جای شبهه ای نیست، که پرورشگاه اولی این زبان(دری) در حصص شمالی افغانستان بود، که از پامیر تا هریرود را در بر میگرفت و در ماوراء النهر هم رواج داشت. بعضی ها تصور کرده اند که زبان دری معجونی ست مرکب از زبان پهلوی ساسانی و لغات عربی. حال آنکه یکی از صفات زبان دری حقیقی، عدم دخالت زبان عربی ست و چند قرن پیش از زبان عربی(ورود زبان عربی به افغانستان - شرح از معروفی) در افغانستان تشکل نموده بود. از جانب دگر دری زبانی نیست، که بعد از نابود شدن زبان پهلوی ساسانی به میان آمده باشد، بلکه دری و پهلوی دو زبان است، که مُوازی هم یکی در افغانستان و دیگری در ایران به میان آمده و نشو و نمو کرده و به زمان هائی معین، از این طرف به آن طرف و دگری از آن طرف به این طرف پراکنده شده است.» (کهزاد احمد علی(۱۹۵۱م) «افغانستان و ایران» کنفرانس آقای کهزاد در موزیم ایران باستان، چاپخانه مظاهری، تهران صفحه ۳۲)

مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی در صفحات ۳۹ - ۷۳۸ کتاب معظم خود «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» (چاپ دوم، ۱۳۶۳، دنیای کتاب، تهران) چنین مینگارد:

«تا این زمان عقیده شایع این بود: که پس از حمله عرب، زبان پهلوی تغییراتی پیدا کرد و به تدریج به زبان فارسی کنونی منقلب شد. اما درین نزدیکی ها عقیده دیگری ظهور کرد، که زبان دری در ادوار پیش از اسلام نیز - در عرض پهلوی (موازی به زبان پهلوی - شرح از معروفی) - وجود داشته است. و بنا برین ادوار براون مستشرق انگلیسی، پهلوی را زبان فارسی میانه و فارسی دوره اسلامی را فارسی جدید نامیده است.

این نظر جدید علمی که زبان دری افغانستان از زبان پهلوی نژائیده، اکنون یک سند قوی و واضحی را پیدا کرده، که عبارت از کشف سنگ نبشته دری تخارستانی در سرخ کوتل بغلان است، که ما در آغاز فصل اول از آن صحبت کردیم. اکنون که سنگ نبشته مکشوفه بغلان را به زبان دری تخاری و رسم الخط یونانی می بینیم، اعتراف میکنیم، که زبان دری کنونی از زبان پهلوی منشعب نشده، بلکه در مدت یک هزار و هشتصد سال تا دوهزار سال پیش ازین در تخارستان تاریخی زبان تکلم و تحریر و ادب و دربار بوده، که اینک ۲۵ سطر نوشته آن را در حدود ۱۶۰ لفظ به همان شکل و عناصر کهن تاریخی در دست داریم و بنا برآن کشف این سنگ نبشته گرانبها، تحولی را در عالم زبانشناسی و تاریخ ادبیات افغانستان به وجود می آورد، و عقاید کهنه را متزلزل می گرداند.

از جمله دلایلی که برای وجود زبان دری در ادوار قبل الاسلامی اقامه میکردند، این بود، که آثار منثور و منظوم زبان دری بعد از تحریر مقدمه منثور شاهنامه ابومنصور(۳۴۶ هجری، ۹۵۷ م) به دست آمده، و تمام این آثار به زبان فصیح و استوار و پخته دری ست، که باید قرنها قبل از اسلام پرورش دیده، تا باین درجه فصاحت و متانت ادبی رسیده باشد. دو دیگر این که از دوره اوایل اسلام، برخی عبارات و منقولات در کتب عربی(مثلاً در کتاب المحاسن و الاضداد جاحظ(۱۶۰ و ۲۵۵ هجری) و در عُیون الاخبار ابن قُتیبه و تاریخ طبری و مسالک و ممالک ابن خرداد به و غیره) نقل شده که به دری فصیح اند. و باز در اوقاتی که در خراسان و سیستان به گفتن شعر دری آغاز کردند، این اشعار نیز به زبان پرورده و استواری اند، که باید قبلاً قرنها تربیت دیده و به این مرتبه پختگی رسیده باشند.

به استناد سنگ نوشته بغلان باید گفت:

که مادر زبان دری به شکلی که درین نوشته ثبت شده، در حدود قرن اول و دوم میلادی یعنی تقریباً دو هزار سال قبل وجود داشت، و این زبان از آن سیمای قدیم اوایل عهد مسیحی، در مدت پنج و شش قرن، به قیافت زبان دری قرون نخستین اسلامی درآمد، که نمونه کهن تر نثر آن در مقدمه شاهنامه ابومنصوری (۳۴۶ هجری) موجود باشد (میباشد)....»

درینجا جهت سهولت کار لنک همین مقاله را می اندازم، تا علاقه مندان بر آن نگاهی افکنند؛ امیدوارم نگاهی مثمر و انتقادی:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/khalil_m_essaalat_e_zabaan_dari_bakhsh_۰۱.pdf

اگر منکر واقعیت‌های انکارناپذیر نشویم، خواهیم دید، که زبانی را، که امروز "دری" مینامیم، در اصل خود "تخاری" و یا "طخاری" میباشد؛ نه "فارسی دری" و یا "پارسی دری"!!! برداشت من نظر به اسناد مورد استنادم، همین است؛ دل کس، که خوش میشود یا خفه!!!

(همبورگ - ۱۱ دسمبر ۲۰۱۹)



"دری" منسوب به "دره" و "دربار" نیست!!!

Marooфи_k_dari_manssob_ba_dara_wa_darbar_neest.pdf